

22 آگست 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

سازها و سرودهای شکسته

استاد وحید قاسمی یکی از چهره های فعال هنر موسیقی افغانستان است که در این بیست سال اخیر هم از نگاه کمپوز آهنگها و هم از لحاظ تحقیقات مسلکی در مورد هنر فلکوریک وطن مصدر خدمات برجسته هنری شده و از این طریق شهرت بسزا در بین مردم و هم مسلکان خود کسب نموده است. بعد از ورود طالبان وضعی در کشور پدید آمد که به گفته خود استاد از فرط مأیوسیت مجبور شد دست به شکستن سازها و سرودهای خود بزند و وطن را ترک نماید. او با یگ گزارش مختصر از حال و احوال خود و وطن که در وبسایت بی بی سی فارسی/دري ديروز انتشار يافت، درد دل خود را با آه و اشک بیان داشته، افغانستان را یک سرزمین بی صاحب و پیروزی را نه از طالبان، بلکه آنرا نتیجه شکست مردم دانسته است. مطالب این نوشته در واقع تنها صدای همه هنرمندان کشور است که با آمدن طالبان بساط سازها و سرودهای دلنشین شان یکدم شکسته و امیدها و آرزوهای شان برباد رفته است. باید به همه هنرمندان عزیز گفت که این هم می گذرد و روزی فرا میرسد که بار دیگر شور و نوای موسیقی اوج میگیرد و دلهای شکسته را التیام می بخشد. به امید آنروز و اینک درد دل استاد وحید قاسمی:

«وحید قاسمی: روزی که سازها و سرودهایم را شکستم»

برگرفته از: وبسایت فارسی/دري بي بي سي، مورخ 22 آگست 2022

(به مناسبت یک سالگی سقوط جمهوریت در افغانستان و روی کار آمدن دوباره طالبان به قدرت، بی بی سی از شماری از شهروندان افغانستان از طیف های مختلف خواسته است تا تجربه شخصی خود را از یک سال گذشته بنویسند. بی بی سی فارسی بازتاب دهنده تجربیات شخصی این افراد است و محتوای این نوشته ها را رد یا تایید نمی کند.)



استاد وحید قاسمی سال های زیادی در امور موسیقی فولکلور افغانستان پژوهش کرده است.

شروع گزارش:

صبح سقوط کابل در شهر نو، در «چهار راهی حاجی یعقوب» بودم، می خواستم از بانک پیسه (پول) بگیرم، دروازه بانک بسته بود، از داخل صدای گریه زنان و کودکان به گوش

می رسید، وقتی دربان به من اجازه ورود داد، دیدم که سیستم های بانکی بسته شده بود. آنجا مدیر بانک به من گفت که طالبان به محله «خیرخانه» در شمال کابل رسیده است. شاید من کمتر از ده

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

دقیقه در داخل بانک بودم و وقتی بیرون شدم، دیدم همه جا خلوت است، کسی نیست، خود را به خانه رساندم. کمی درنگ کردم و فکر کردم چه می‌شود کرد؟

فقط چند دقیقه بعد پرچم سفید رنگ طالبان افراشته بر موترهایشان (خودروها) وارد قلب کابل شدند. آن لحظه می‌دانستم که با یک تغییر بزرگ و ناگواری مواجه شده‌ایم که هست و بود ما را تهدید می‌کند و همه چیز را دگرگون خواهد کرد.

فکر کردم در خانه ماندن شاید صلاح نیست. تصمیم گرفتم بروم به سوی میدان هوایی (فرودگاه). من همان روز از سه شرکت مسافرتی تکت (بلیط) خریده بودم.

لپتاپ و کمی پول نقد با خود گرفته بودم. زمانی که به میدان هوایی رسیدیم، فکر نمی‌شد که این جا میدان است. درها باز بود هیچ محافظ و دربانی نداشت. هنوز هم شماری از مسئولین دولتی و سیاسیون را می‌دیدم که با موترها و محافظین خود به میدان می‌آمدند. انبوهی از مردم در میدان جمع شده بودند، روشن نبود که به چه منظور این همه مردم یکجا شده‌اند. از ساعت پنج عصر تا هشت شام پروازها یکی پی دیگری کنسل می‌شد. بعد از ساعت دوازده شب در میدان در جریان شب طیاره‌های نظامی می‌آمد، در تاریکی مطلق نشست می‌کردند. مردم در مسیر طیاره می‌رفتند، شلیک‌های هوایی می‌شد، کسانی داخل طیاره می‌شدند و طیاره دوباره پرواز می‌کرد. روشن نبود کی‌ها را به کجا منتقل می‌کنند. من در وسط همین وضعیت ماندم و با خود فکر می‌کردم که شاید امن‌ترین جا میدان باشد. تا ۹ صبح در میدان ماندم ولی آهسته آهسته متوجه شدم که شاید بودن در میدان نه امن باشد و نه نتیجه‌ای بدهد.

افراد با پوشش‌های پنجابی و پاکستانی و سروصورت عجیب و غریب آرام آرام داخل میدان شدند در میدان آمده بودند. صبح بود از پنجره‌گک یک کانتینری مربوط به کارمندان بخش هوایی به بیرون نگاه می‌کردم، دیدم ۴ تن کشته شدند. از دور نمی‌دانستم چرا کشته شدند. در داخل میدان مشکل این بود که نمی‌دانستیم که طالبان کی را می‌کشند، کی را نمی‌کشند، برخوردشان با کسی مانند من، که می‌شد چهره‌اش را شناخت چی خواهد بود.

من تصمیم گرفتم به خانه برگردم. راه افتادم در حالی که ماسک بر چهره‌ام بود، طالبی به زبان پشتو گفت: «پیش بیا، اینجا بیا» گفت در بکست/کوله پشتی، چیست؟ گفتم: «کامپیوترم». طالب گفت «برده نمی‌توانی». من نگران این بودم که در پشت ماسک، مرا نشناسد. و به سادگی از بکسم که در آن لپتاپ، یک مقدار پیسه و یادداشت‌هایم بود، گذشتم و به خانه برگشتم. یک هفته منتظر ماندم، تا دولت کانادا با ارسال پیام، ما را روز جمعه به میدان خواست. من از ساعت دوازده چاشت تا ساعت پنج عصر در برابر فیرها، مشت و لگد افراد مسلح و وضعیت بسیار پر از خطر مواجه بودم تا این‌که داخل محوطه شدم و از مرگ نجات یافتم، ولی زندگی بی‌مفهوم، خانه و کاشانه‌ام را از دست داده‌ام و مانند هزاران آواره و سرگردان مهاجر شدم.

آنچه آن چند روز گذشت در تاریخ پیشینه نداشت.

برگشت به افغانستان و زندگی و کار

من از سال ۲۰۰۵، مرتب به افغانستان سفر می‌کردم تا اینکه در سال ۲۰۱۴ میلادی همراه با خانواده‌ام تصمیم گرفتیم در افغانستان زندگی دوباره را آغاز کنیم.

من همیشه به این باور بودم که هنرمندم و محصول کارم سرمایه جمعی مردم است. به همین دلیل ترجیح دادم زندگی آسوده کانادا رها کنم، دنبال ثروت اندوزی نباشم و بیایم در افغانستان زندگی کنم. بیشترین کار من تولید آهنگسازی و آوازخوانی بود. در کنار آهنگسازی، قسمت بزرگ کارم را پژوهش در باره موسیقی فولکلور افغانستان تشکیل می‌داد؛ مستندسازی آثار موسیقی و جمع‌آوری اشعار و ترانه‌های مردمی. بالاخره در طول این همه سال‌ها دستاوردهای زیادی داشتم، از جمله چهار اثر موسیقی من چاپ شد.

در طول دو دهه گذشته، انبوهی از مواد را از گوشه و کنار افغانستان جمع‌آوری کرده بودم. رساله‌های موسیقی، آثار و اسناد از موسیقی سنتی و فولکلور، کتاب‌های تک تیراژی مانند رساله موسیقی کمیاب از مولانا شیرعلی کمال‌الدین بنایی از قرن نهم، رساله موسیقی از فصیح‌الدین هروی از قرن شش، کتاب موسیقی کبیر از ابو نصر فارابی و امثال اینها، کتاب‌هایی و رساله‌های که هر کدام گوهر پربهایی بودند. من همه را یک شبه از دست دادم.

خانه ما در محله شهرنو، کوچه «گل فروشی» بود و نگران بودم که طالبان به سرعت به سراغم بیایند همین دلیل از میدان هوایی برگشتم و در مدتی چندروزی که منتظر پیام دولت کانادا بودم، تمام سازهای خود را شکستم، در کیسه‌های پلاستیک سیاه گذاشتم تا نشود طالبان سازهای مرا در خانه‌ام پیدا کنند.

افغانستان بی‌صاحب

من در بیشتر از چهاردهه گذشته که تاکنون فعالیت هنری دارم، شاهد یک روز آرامی واقعی و سرتاسری در این سرزمین نبودم. اگر روزی کابل آرام بود، چهارتا ولایت دیگر جنگ داشت. مردم ما دمی آسوده نزیستند.

من اغلب به چند بیت از اقبال لاهوری تلاش می‌کنم خودم را آرام سازم.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت

به آن ملت سر و کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت

ما در کل ملتی هستیم که نه دادرسی داریم و نه فریاد رسی. افغانستان به خانه بی‌صاحب می‌ماند. هیچ کسی پاسخگوی هیچ رویداد و حادثه‌ای نیست. چشم‌دید و برداشت اصلی من در نزدیک به دو دهه بودن و کار کردن در افغانستان پس از ۲۰۰۱، این بود که همه، بدون استثنا به جان، به آب و نان ملت چسپیده بودند، ملت ستم‌دیده و فقیر. افرادی که در راس نظام بودند دنبال ثروت‌اندوزی بودند، کسانی که در پایین‌ها هم بودند.

من در پروژه‌ای که از سوی بانک جهانی تمویل می‌شد در سال ۲۰۱۸، به عنوان مسئول بخش موسیقی در «رادیو تلویزیون ملی»، گماشته شده بودم. در این اداره به حدی فساد مالی و قوم‌گرایی چشمگیر بود که مجبور به استعفا شدم. نزد رئیس این نهاد رفتم و گفتم که من فقط از اینجا می‌روم که نشود پرونده‌ای برایم بسازید. اگر چشم‌دیدهایم را از این اداره بنویسم، شاید کتاب چند جلدی شود.

در این همه سال‌ها تجارتهای شدن سیاست در افغانستان باعث ایجاد تفرقه شدید میان اقوام شد، موضوعاتی مانند قوم و زبان به مولفه‌های تعیین‌کننده مقام و جایگاه برای زیادی مبدل شده بود. فساد اداری به اوجش رسیده بود، دولت از تامین امنیت عاجز بود. همه سردمداران حکومتی به

د پانو شمیره: له 3 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرو لو مخکې په څیر و لولئ

طرز انحصاری اداره می‌شدند. افراد خاصی در سمت‌های مهم قرار می‌گرفتند. همه را می‌دیدیم و تفکیک همه بدی و خوبی را داشتیم.

«پیروزی از طالبان نیست، شکست از ماست»

ولی این بار دیگر هیچ امیدی برای افغانستان ندارم. روزی رفته بودم دیدن یکی از نمایندگان مجلس افغانستان، از دم دروازه تا اتاق پذیرایی سنگ مرمر بود. اتاق پذیرایی مهمان اتاق مجلل با مبیل و دکور بسیار گران‌بها و زیبا. من چند لحظه‌ای به این فکر افتادم که این جناب، بیست سال پیش چی داشت؟ یک دهم این ثروت را نداشت. این مختص یک فرد نبود. بخش بزرگی از شخصیت‌های نامدار سیاسی و زورمندان از خون ملت ثروتی برای خویش جمع‌آوری کرده بودند که قابل پیمایش نبود.

از آن هم بدتر که نه پنجشیری در پنجشیر سرمایه‌گذاری کرد، نه قندهاری در قندهار، نه بدخشی در بدخشان و نه هم بامیانی در بامیان تا مگر لقمه نانی برای کارگر فقیر در ولایت‌های دور شود. همه را آوردند در کابل، ساختمان‌های بلندمنزل (چند طبقه)، هتل‌ها، شرکت‌ها، تانک‌های تیل (پمپ بنزین) و....

من به هیچ یک از این افراد دیگر باور ندارم. این سردمداران آن قدر در عیش و نوش غرق بودند که نه پروای مردم و نه پروای کشور را داشتند. مردم بیچاره‌تر گردید و افغانستان از دست رفت. من از این ناامیدی متاسفم. وضعیت کنونی پیروزی طالبان نیست بلکه ضعف حکومتی بود که از بادارانش (اربابانش) هدایت می‌گرفت تا بالاخره افغانستان را بریاد کردند و این لکه ننگین را در تاریخ برای هفت پشت‌شان به میراث گذاشتند. (پایان گزارش بی بی سی)

د پانیو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په څیر و لولئ